

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۵ بهمن ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

«وَلَا تَطْعَمَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»

تبیین چارچوب دین‌داری در آیه‌ی کریمه

آیات کریمه‌ی قرآن کلاً آموزنده و مشتمل بر علوم بسیاری است. بعضی از آیات نسبت به بعضی دیگر جایگاه کلیدی دارد. یک نمونه‌ی آن، آیه‌ی بیست‌وهشت از سوره‌ی مبارکه‌ی کهف است. عقل به انسانی که پذیرفته است که خالق دارد حکم می‌کند که از خالق خود اطاعت کند. این آیه‌ی کریمه چارچوب دین‌داری، اعم از دین مقدس اسلام و سایر ادیان آسمانی را به انسان مؤمن می‌آموزد. البته جهات بحث دیگری نیز در این آیه‌ی کریمه وجود دارد.

در جامعه‌ی ما و سایر جوامع علوم متعدد و مختلفی به کار گرفته می‌شود. یکی از این علوم، علم پزشکی است. در هیچ جامعه‌ای تمام افراد از این علم برخوردار نیستند و قهراً در صورت بیمار شدن، فرد بیمار را به کسانی ارجاع می‌دهند که متخصص این دانش هستند. ما هنگامی که به پزشک مراجعه می‌کنیم و نسخه و دستوری می‌گیریم، با او چون و چرا نمی‌کنیم که به چه دلیل شما این داروها تجویز کردید. زیرا او را متخصص می‌دانیم و به او اعتماد کرده‌ایم. او هم نسخه داده است و وظیفه‌ی ما هم اجرا کردن نسخه است تا سلامتی خود را به دست آوریم. چون و چرا با پزشک صحیح نیست، زیرا برای دریافت پاسخ چنین سوالاتی به سال‌ها تحصیل و سپس کسب تجربه کافی نیاز است. البته با وجود تحصیلات و تجربه زیاد باز هم امکان اشتباه کردن وجود دارد و مشاهده می‌شود که دانشمندان پس از مدتی به برخی اشتباهات قبلی خود اعتراف می‌کنند. علت این خطاهای اجتناب‌ناپذیر این است که علوم و دانش‌هایی که انسان‌ها فرا می‌گیرند، اطلاعاتی است که از تجربیات به دست آمده است و پشتوانه‌ی آن برهان عقلی و یا وحی الهی و وحی مُنزل نیست. در مورد برهان عقلی، اهل فن می‌گویند برهان عقلی هم خیلی محکم نیست. اهل بعضی از علوم در مورد فلاسفه و اهل برهان گفته‌اند که ((پای استدلالیان چوبین بود، پای چوبین سخت بی‌تمکین بود)).

درصد خطاپذیری مسائل علمی در علوم متعارفی متفاوت است. هر چه بعد عقلی در این علوم قوی‌تر باشد، احتمال خطاپذیری آن کم‌تر است. عقل نیرویی است که خدای متعال در انسان خلق کرده است. با در اختیار داشتن علم منطق برای جلوگیری از اشتباه در براهین و استدلال‌ها، احتمال خطا کاهش می‌یابد. به همین ترتیب هر چه بعد وحیانی و معنوی و الهی این علوم قوی‌تر باشد، خطاپذیری آن کم‌تر است، زیرا اثبات وحی با ادله‌ی عادی نشده است. اگر انسانی بخواهد افراد جامعه‌ی خود را به یک موضوع قابل قبول عقلایی دعوت کند، اگر پشتوانه‌ی این دعوت، وحی باشد و این فرد مدعی نبوت باشد، تا ارائه‌ی معجزه نکند، مردم از او نمی‌پذیرند. معجزه یعنی کارهایی که افراد عادی را به عجز و ناتوانی می‌رساند، و هر کسی نمی‌تواند آن کار را انجام دهد. با معجزه هم درصد بسیار کمی این دعوت را می‌پذیرند. صفحات تاریخ این وضعیت را به ما نشان می‌دهد و در آینده نیز چنین خواهد بود.

هنگامی که در علوم متعارفی و طبیعی وضعیت این‌گونه است، که انسان جاهل و بی‌اطلاع، حق بحث و مجادله با انسان مطلع و کارشناس را ندارد، در علوم دینی و الهی هم اگر اهمیت و حساسیت مسئله بیش‌تر از این نباشد، کم‌تر از این نیست. ما پذیرفته‌ایم که برای کسب تخصص در پزشکی نیاز به سالها تحصیل و کسب تجربه است، در حالی که علم دین را کوچک فرض کرده‌ایم که معتقدیم هر شخصی که خود را مسلمان و مؤمن نامید، می‌تواند از کارشناس دین توقع داشته باشد که فلسفه‌ی تمام فروع دین و احکام و چند هزار مسئله در توضیح‌المسائل را، در یک جلسه کوتاه از یک روحانی دریافت کند.

بیان احکام و قوانین الهی از کانال وحی

حداکثر تعداد پیامبران یک‌صد و بیست و چهار هزار نفر نقل شده است، در حالی که پزشکان بسیار زیادی تاکنون در این دنیا وجود داشته‌اند، اما لازم است یک انسان بیش از ده سال عمر صرف کند تا مقدماتی از پزشکی را بیاموزد. چگونه است که در علم خداشناسی، و دین‌شناسی هر کسی به خود اجازه می‌دهد که به عنوان مثال اثبات رکعات نماز صبح را درخواست کند؟ این نوع اثبات‌ها با علم مخصوص به خود انجام می‌شود و با قواعد علوم طبیعی میسر نیست. اگر این سوال کننده هم سال‌ها عمر خود را در علوم حوزوی سپری کند این دلایل را فرامی‌گیرد. باید قدردان یک عالم دینی بود که فلسفه‌بافی نمی‌کند و اعلام می‌کند دلایل برخی از موارد را نمی‌داند، که به عنوان مثال چرا نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است. بیان احکام و قوانین از آن کانالی است که برای ما ثابت شده است، که اتصال به وحی دارد و از سوی حق تعالی است. تا این امر بر ما اثبات نشود، چیزی را نمی‌گوییم.

صدوق علیه‌الرحمه در علل الشرائع نقل می‌کند که از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه سؤال کردند که فلسفه‌ی فلان عبادت، و فلان عمل شرعی چیست؟ حضرت چند مورد از حکمت‌های آن را بیان فرمودند و سپس تصریح کردند، که علاوه بر این موارد حکمت‌های دیگری هم دارد. معصوم صلوات‌الله‌علیه‌م بخیل یا جاهل نیست، زیرا علم ایشان با علم ما فرق دارد. علم ما تحصیلی است و در آن خطا و اشتباه هم بسیار است. علوم علما، مراجع، فقها، تحصیلی است و اگر بعد از سی سال متوجه شوند که اشتباه کرده‌اند، اعلام می‌کنند. گاهی حتی در یک سال چند بار نظرشان در مورد یک مسئله تغییر می‌کند و همان نظر جدید را اعلام می‌کنند. عقل ما بیش از این انتظار ندارد، و در زمان غیبت معصوم صلوات‌الله‌علیه‌م وضع همین است. البته در زمان غیبت نباید بساط دین را جمع کرد تا حضرت تشریف بیاورند، و همه چیز را به ما یاد بدهند. بلکه به آن مقداری که یقین داریم، یا مظنه داریم و ظن ما ظن معتبر است، به آن عمل می‌کنیم.

دشمنان این توقع بی‌جا را در مغز بعضی جوان‌های ما وارد کرده‌اند که کارشناس دین باید فلسفه‌ی احکام را کلاً برای آن‌ها بیان کند. امکان ندارد که بتوان کلاسی به عنوان بیان فلسفه‌ی احکام باز کرد تا هر کسی می‌خواهد فلسفه‌ی احکام را بفهمد در آن کلاس ثبت نام کند. این کار نادرست است. حداقل ده سال عمر و روزی ده-دوازده ساعت وقت برای فراگیری علوم حوزوی لازم است. اگر کسی بخواهد از چارچوب و پیکره‌ی این دین اطلاعات پیدا کند، باید به کارشناس مراجعه کند. اگر پاسخ کارشناس از ضروریات اسلام نباشد، احتمال این که نظر یک مجتهد اشتباه باشد وجود دارد. با این مراجعه، به حکم عقل احتمال اشتباه کم‌تر می‌شود. این فرد به جواب کارشناس عمل می‌کند. اگر جواب اشتباه بود، عمل‌کننده را مجازات نمی‌کنند، چون به وظیفه‌ی خود عمل کرده است. کارشناس هم برای اعلام این نظریه، به خدای خود این‌گونه جواب می‌دهد که من در حد توان به دنبال کسب اطلاعات از قرآن و روایات رفتم و ادله‌ی آن را بررسی کردم، و در این حد مطلب را فهمیدم و عمداً خلاف نگفتم.

مأجور یا معذور بودن فقیه در هنگام اعلام نظر

لذا علما به دو جمله تمسک می‌کنند. وقتی که فقیه حکم می‌کند و نظر می‌دهد، اگر نظر او واقعاً مطابق با واقع باشد، و هیچ اشتباهی در کار نباشد، مأجور است، و خدای متعال به او اجر می‌دهد؛ و اگر اشتباه کرده باشد، چون به اندازه‌ای که توقع از او می‌رود برای پیدا کردن واقعیت تلاش کرده است، معذور است. بسیاری موارد که فقها از کلمه‌ی احتیاط واجب در رساله‌ها استفاده می‌کنند، نشان‌گر آن است که نتوانسته‌اند یک نظریه‌ی قطعی از ادله‌ی موجود در روایات و آیات برای آن مسئله داشته باشند. این قصور است، و تقصیر نیست. کسی که توان برداشتن صد کیلو بار از زمین را ندارد، مقصر نیست، بلکه قاصر است. در زمان غیبت، وظیفه جز این نیست. اگر انسان این‌گونه دورنما و پیکره‌ی نه تنها اسلام، بلکه همه‌ی ادیان آسمانی را در مغز خود ترسیم کند می‌فهمد که نمی‌تواند به باطن فلسفه‌ی احکام برسد.

ابان‌بن تغلب از امام ششم صلوات‌الله‌علیه‌م سؤال کرد، اما جوابی که حضرت دادند با عقل او تطبیق نکرد و گونه‌ای دیگر را مطرح کرد و پرسید: آیا جواب واقعی این‌گونه نیست؟ حضرت فرمودند: "یا اَبانَ هَذَا قِیاسٌ وَ السُّنَّةُ إِذَا قِیسَتْ مُحِقُّ الدِّینِ، دینُ الله لا یُصابُ بِالْعُقُولِ". دین خدا را نمی‌شود با عقل تطبیق کرد، یعنی با ریاضیات و فلسفه قابل تطبیق نیست. بلکه با کلام معصوم، با قرآن، با وحی، و با روایات معتبره‌ای که علما از آن اعراض نکرده باشند، قابل تطبیق است. اشتباه است که تصور کنیم تمام احکام دین باید مانند دو دو تا چهار تا، قابل روشن شدن باشد.

آیه‌ی بیست‌وهشت از سوره‌ی مبارکه‌ی کهف، «وَ لَّا تُطْعَمُ مَنْ أُغْفَلْنَا» فرمولی به دست انسان می‌دهد، اگر انسان به این آیه توجه کند، درمی‌یابد که در این آیه نکات متعددی وجود دارد. این آیه اجمالاً چارچوب دین را برای انسان ترسیم می‌کند. بزرگانی مثل مقام رسالت هم که می‌توانستند اطلاع از علوم واقعی و الهی داشته باشند، مجاز نبودند از آن علم استفاده کنند و جواب مردم را بدهند. از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقول است: "إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْإِيمَانِ وَ الْبَيِّنَاتِ"، هنگامی که من بین شما قضاوت و داوری می‌کنم، از علوم الهیه‌ی خود استفاده نمی‌کنم که بفهمم کدام راست و کدام دروغ می‌گویید. خدایی که من را مبعوث کرده، و دینش را در اختیار من قرار داده است که به شما تحویل دهم، به من فرموده است که حق استفاده از علوم غیرعادی را ندارم، و باید طبق ضوابط بین امت خود عمل کنم.

یکی مدعی و دیگری منکر است. به مدعی می‌گوید: آیا شما شاهده‌ی بر مدعای خود دارید؟ اگر شاهد آورد بر اساس آن حکم می‌کند. اگر شاهد ندارد، به منکر می‌گوید: آیا شما ادعای طرف خود را انکار می‌کنید؟ اگر انکار کرد، مثلاً او را قسم می‌دهد و به نفع آن کسی که قسم خورده حکم می‌کند. اگر قسم نخورد، رد قسم به مدعی می‌شود. رد قسم به مدعی که شد، به گونه‌ای دیگر به نفع مدعی حکم می‌شود. این ضوابط در احکام قضا نوشته شده است. احکام بینه را هم در کتاب شهادت نوشته‌اند. شرایط بینه را هم در احکام شهادت نوشته‌اند. اولین کتابی که طلبه می‌خواند لمعه است که این ضوابط در آن ذکر شده است. تمام مسائلی که مورد اختلاف بین دو نفر واقع می‌شود از نظر اسلام، راجع به موضوعات است. مسائل حکمی نیست. اگر دو نفر در مورد حکم اختلاف داشته باشند، از کارشناس سؤال می‌کنند.

دو برداشت از آیه کریمه

مسئله‌ی دیگر در زمان غیبت برای مسلمان مؤمن، کوتاه بودن دست او از دامان معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین است. در چنین زمانی، یا در زمان حضور آن بزرگواران، هنگامی که از ایشان دور هستند، و امکان تماس مستقیم نیست، قهراً بایستی مراجعه‌ی به انسانی غیرمعصوم کنند که کارشناس باشد. این کارشناس جایز‌الخطا است. بنابر این آیه‌ی کریمه، برای مراجعه به غیرمعصوم، شرایط خاصی لازم است. در صورت عدم وجود آن ویژگی‌ها، حق مراجعه‌ی به آن فرد را ندارید. این هم یک نوع برداشت از آیه‌ی کریمه است.

برداشت دیگر این است که توسعه در مضمون آیه‌ی کریمه داده شود، «مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» یعنی کسی را که اطاعت می‌کنیم غیرمعصوم نباشد، چون خدای متعال قلب معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را غافل از یاد حق تعالی و آلوده‌ی به غفلت قرار نداده است. در این بحث قسم اول را که به جامعه‌ی ما مربوط می‌شود مطرح می‌کنیم. خدای متعال در این آیه‌ی کریمه می‌فرماید کسی را که ما قلب او را آلوده به غفلت کردیم اطاعت نکن.

توضیح و توجیه مواردی که خدای متعال امری ضد ارزشی را به خود نسبت می‌دهد قبلاً مطرح شد. نکته‌ی دوم این است که اگر انسان به یاد حق تعالی بود مبتلای به غفلت نمی‌شد. خود فرد ذکر و یاد خدای متعال را کنار گذاشته و طبیعت و حیوانیت و غرایزش را بر رضای حق تعالی ترجیح داده است. حبّ جاه و مقام را بر رضای خدای متعال ترجیح داده است. پول و ثروت، زیبایی ظاهری، شهرت و برتری در نیروی جسمانی را بر رضای خدا ترجیح داده است. اگر کسی این ارزش‌های طبیعی و حیوانی را بر ارزش‌های معنوی و الهی مثل رضای خدای متعال، مثل اطاعت از پیامبر حق تعالی و از معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین ترجیح داد، خودش رابطه‌ی بین خود و خدای خود را قطع کرده و از مصادیق کسانی شده است که «أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا». خدای متعال می‌فرماید: بعد از این که خودش نخواست، ما دل او را از یاد خود قطع کردیم.

این دنیا دنیای اختیار است، خوب یا بد شدن باید به اختیار فرد باشد. اگر چنین نبود، جهانی مثل جهان فرشتگان حق تعالی با موجوداتی تک‌بعدی وجود داشت که بعضی چندصد هزار سال در حال رکوع، و بعضی در حال سجده، و بعضی در حال قنوت، و بعضی در حال قیام هستند. ذات شیطان فرشته نبود، ذات او جن بود، «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ». عالم جن هم عالم اختیار است و جن هم مثل انسان اختیار دارد. او که مأمور به سجده‌ی احترام و تواضع و فروتنی به حضرت آدم علی‌نبیناواله‌وعلیه‌السلام شد، به حق تعالی عرض کرد که من سجده نمی‌کنم.

ضرورت عدم اطاعت از فرد غافل از یاد حق تعالی

بنابراین انسان در این دنیا باید توجه داشته باشد که اگر می‌خواهد سعادت‌مند باشد، باید خودش تصمیم بگیرد. اگر تنبلی و غفلت به خرج داد، و یک لحظه حواس خود را بر غیرخدا متمرکز کرد، «أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا»، و از ذکر خدای متعال غفلت کرد، و جدا شد، ما حق نداریم به عنوان کارشناس از او مسئله بپرسیم. «وَلَا تُطِيعُ» تصریح به نهی است، و نهی، ظهور در حرمت دارد. «وَلَا تُطِيعُ» یعنی اطاعت نکن. این ظهور نیست، بلکه تصریح است. اما این تصریح، ظهور در حرمت دارد، که اگر اطاعت کنی، خلاف شرع کرده‌ای، و به هدف هم نمی‌رسی. زیرا ما دل این فرد را از مبدأ تعالی جدا کرده‌ایم. این دل وقتی جدا شد، برای شما خاصیت ندارد و شاید از شما بدبخت‌تر باشد، و نمی‌تواند کارشناس شما واقع شود. حق تعالی در این آیه‌ی کریمه این فرمول را برای ما در این زمان که دسترسی به معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین وجود ندارد قرار داده است.

یک مسلمان و مؤمن برای کسب اطلاع در مورد قطعیات و ضروریات دین مانند وجوب نماز یا رکعات نماز صبح نیازی به کارشناس ندارد. اما این فرمول برای بقیه موارد، از ابتدا تا انتهای دین مورد نیاز ما است. وسعت این آیه‌ی کریمه به اندازه‌ی وسعت دین منهای ضروریات و اجماعیات آن است و جایگاه کلیدی دارد.

با ترسیم این دورنما از دین جایی برای این سوال باقی نمی‌ماند که فلسفه‌ی این حکم چیست؟ در رژیم گذشته یک خانم از سناتورهای انتصابی، به قانون اسلام در مورد لزوم نگه داشتن سه ماه و ده روز عده‌ی طلاق برای یک خانم قبل از ازدواج مجدد اعتراض کرده بود. او گفته بود برای احترام به شوهر مثلاً ده روز باقی ماندن در منزل او کافی است. زن باید از روز یازدهم مجاز باشد که ازدواج مجدد کند. البته اگر کم‌ترین مقدار دین‌داری در او بود، او را به سناتوری منصوب نمی‌کردند.

نوشتن این مطلب در جراید سر و صدا ایجاد کرد و به گوش علما رسید. مرحوم حاج‌آقا حسین خادم اصفهانی از علمای اصفهان به منزل ما آمد و مجله‌ای که این مطلب در آن نوشته بود را آورد. من آن مجله را به منزل مرحوم آیت‌الله آقا سیداحمد خوان‌ساری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بردم و از ایشان درخواست کردم یک نفر را از دربار آن زمان فراخوانند و با نشان دادن مجله به او بگویند: این کشور یک کشور اسلامی است، و احکام "عده" از احکامی است که آیات کریمه‌ی قرآنی پشتوانه‌ی آن است و نباید کسی جرأت زیر سوال بردن آن را داشته باشد.

حفظ حریم دین، وظیفه‌ی مسلمان مؤمن

یکی از وظایف حتمی انسان مدعی اسلام و ایمان، که اگر اهمیت آن بیش از نماز نباشد، کم‌تر از نماز نیست، این است که حریم دین خود را با توجه به این مسائل حفظ کند. گاهی از فردی که سال‌ها است نماز می‌خواند یا مقید به سایر احکام دین است، فلسفه‌ی آن را سوال می‌کنند و اگر این فرد اظهار بی‌اطلاعی از فلسفه‌ی آن حکم کند به او نسبت بی‌عقلی می‌دهند. باید به شخص جواب داد که این حکم، وحی حق تعالی و امر او است و من کارشناس دین نیستم؛ همان‌گونه که هیچگاه از یک پزشک فلسفه‌ی دستورات دارویی او را سوال نمی‌کنم. جواب دادن به این افراد لازم است و بی‌تفاوت بودن و سکوت کردن برای جامعه‌ی انسانی و دینی ضرر دارد.

جمله‌ی ((روابط اجتماعی فلان فرد خوب است)) عقلایی و اسلامی نیست. اگر انسان با شخصی دوست باشد، با دشمن او دشمن است. عقل به انسان اجازه نمی‌دهد که هم با فردی دوست باشد، و هم با دشمن دوست خود باشد، و این رفتار را به عنوان روابط اجتماعی خوب توجیه کند. ممکن نیست که انسان از شیعیان امام حسین صلوات‌الله‌علیه باشد، و با شمر هم‌کاری کند. نباید اجازه دهیم این مطالب را در جامعه‌ی ما جا بیاورند، و باید همان جواب عقلی را به ایشان بدهیم.

خدای متعال از زمان حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام با اراده‌ی تشریحی خود - و نه تکوینی - اراده کرد بندگان خود را هدایت کند و آن‌ها را با اختیار و انتخاب خودشان و نه به صورت جبری سعادت‌مند کند. شیطان هم تصمیم گرفته بود که در حد توان خود آن‌ها را همراه کند، مگر کسانی که اخلاص دارند. شیطان نمی‌تواند در دلی که حق تعالی در آن وجود دارد، و با ذکر و یاد او مرتبط است، ورود کند. اگر دل گاهی جای‌گاه خدای متعال و گاهی جای‌گاه غیر خدا بود، شیطان می‌گوید من در این دل جای پا دارم. جای پاهای مختلف شیطان در قلب انسان موجب می‌شود که خدای متعال دوباره خدایی و رأفت خود را اعمال کند و بفرماید: «وَلَا تُطِيعُ»؛ از کسانی که دل‌شان از یاد حق تعالی و دین او غفلت پیدا کرده است و کج‌روی کرده‌اند اطاعت نکن.

آخرین دین از سوی حق تعالی اسلام بود. در اولین قدم، شیطان گمراهی را در قلوب مسلمین صدر اسلام وارد کرد، و به آن‌ها گفت شما اجازه دارید در فلسفه‌ی دین دخالت کنید. پس از آمدن حکم حق تعالی، بین مردم این تصور وجود داشت که می‌توانند مطابق سلیقه خود آن حکم را تغییر دهند. حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه به ابان بن تغلب فرمودند: "دینُ الله لا یصابُ بالعقول". دارا بودن مدارج بالای علمی در فیزیک و ریاضیات و سایر علوم تجربی، به معنی کارشناس بودن در دین نیست. کسی که در حد کارشناسی در دین اطلاعاتی ندارد، حق ندارد جواب سؤالات دینی را بدهد. مگر این‌که قبلاً دقیقاً همان مسئله را سؤال کرده و جواب آن را یاد گرفته باشد. جواب دادن به مسایل مشابه هم جایز نیست و همان قیاس، و استحسانی خواهد بود که ابوحنیفه از آن استفاده می‌کرد. اگر انسان این‌گونه عمل کند و نخواهد خود را از جمله انسان‌های ویژه ممتاز به شمار آورد، احتمال این‌که مؤمن از دنیا برود وجود دارد. اما اگر پذیرای اوصاف رذیله‌ای شود که شیطان در دل انسان قرار می‌دهد مشمول حکم شرعی «وَلَا تُطِيعُ» می‌شود. «وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا».

ممتاز بودن انبیا و اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین

خدای متعال به اراده‌ی تکوینی اراده فرمود بود انبیا و اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین ممتاز باشند. البته ممتاز شدن غیر از موفقیت ظاهری است. موفقیت ظاهری بستگی به شرایط امت آن‌ها دارد. در صدر اسلام، ریاست بیش از هر صفت رذیله‌ی دیگری در ذهن دشمنان خدا جا گرفته بود. آن‌ها برای رسیدن به ریاست، به خیال خود افراد ممتاز در بندگان حق تعالی را از بین می‌بردند، اما موفق نشدند. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»، یا مشرکون.

آن‌ها از هیچ دشمنی فروگذار نمی‌کردند. حق تعالی دل آن‌ها را از غفلت پر کرده بود، زیرا خودشان این‌گونه خواسته بودند و نمی‌فهمیدند که نمی‌توان آقایی را که در مدت بیست‌وسه سال، چنین پیش‌روی کرده، از میان برداشت. لذا شروع به طراحی برای نابود کردن ریشه‌ی این خاندان کردند. در مقابل این دشمنان، اولیای خدا هم به خدای متعال قول داده‌اند که تمام موجودیت خود را در راه رضای او و جلب توجه انسان‌های پاک‌دل هزینه کنند. یکی از وسائل و اهرم‌های مثبتی که اکثریت قریب به اتفاق انسان‌ها دارند احساسات است. لذا وقتی ببینند کسی مظلوم واقع شد، قهراً دل آن‌ها نسبت به مظلوم رأفت و نسبت به ظالم دشمنی و عداوت و نفرت پیدا می‌کند. اولیای خدا در صدر اسلام از این عامل استفاده کردند و این اثربخشی تاکنون هم ادامه دارد. این اهرم برد زیادی دارد و هزینه آن کم است.

مقام رسالت بر حسب نقلی فرمودند: "مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَتَ"، هیچ پیامبری به آن اندازه و مشابه با اذیت‌هایی که من در این بیست‌وسه سال متحمل شدم اذیت نشد. یعنی این اندازه من از امت خود صدمه خوردم. معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین با استفاده از فرمایش مقام رسالت به خصوص در روز آخر عمر شریف ایشان می‌دانستند که بعد از رحلت آن بزرگوار چه ظلمی به اولیای خدا و به مؤمنین می‌شود. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه از آن حضرت سؤال کردند که در چنین شرایطی تکلیف ما چیست؟ حضرت فرمودند: صبر کنید. در نتیجه با گذشت کم‌تر از ده روز از رحلت، آن جنایات رخ داد و شصت سال بعد در کربلا آن وضعیت به وجود آمد.